

پیش‌خواب

یادداشت‌های جلال آل احمد درباره دو اثر مشهور او چه می‌گویند؟

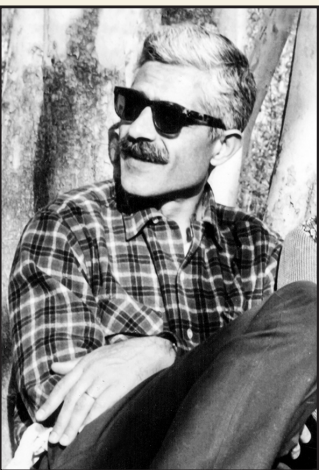
«جلال ناخوانده» به روایت روز نگاشت‌های منتقش‌نشده

■ سمانه صادقی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، تلاش دارد تا از طریق روزنگاشت‌های منتشر نشده جلال آل‌احمد، مضامین دواثر معروف وی، یعنی

«غربزدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» را به تبیین نشیند. این امر، در گفت‌وشنود دکتر مرتضی خاکی با محمدحسین دانایی، خواهرزاده آل‌احمد دنبال شده‌است. تازنمای انتشارات هرمخ، ناشر «جلال ناخوانده»، درباره محتوای این کتاب آورده‌است: «این کتاب که به همت خواهرزاده جلال آل‌احمد، نگاشته و تدوین شده، برگی است از دفتر تاریخ معاصر ایران؛ تاریخی پر از فراز و فرود و ظهور و افول چهره‌ها و جریان‌هایی که هر یک به زعم خود کوشیدند، تا موقعیت اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران را در برهه‌ای حساس از تاریخ این مملووم توصیف کنند و هر کدام راهی را پیش روی مسیر تمدن ایران‌زمین بکشایند. آل‌احمد نیز بی‌شک یکی از تأثیرگذارترین چهره‌ها در تاریخ معاصر ماست که سعی داشت تفسیر و روایت شخصی خود را از موقعیت ایران و ایرانی، در جهانی که باشتاب در تحول و جنبش بود، ارائه کند. اینکه چقدر موفق شد و تفسیر و راه‌حلش تا چه حد بر سیر حوادث و حرکت جامعه مؤثر افتاد، چیزی است که تاریخ‌درپاراش داوری خواهد کرد. اما روشن است که صرف‌نظر از نتیجه این داوری، تردیدی در بلندای جایگاه و تأثیر او بر سرنوشت جامعه معاصر ما نیست. نظر به اهمیت شخصیت و آرای آل‌احمد، هر سندی که بتواند نوری بر زندگی و افکار و آرای او بتاباند و ما را به شناخت دقیق‌تر و و عمیق‌ترش نزدیک‌تر کند، شایان توجه و اعتناست.



▼دههٔ ۴۰. جلال آل احمد در سفر به شیراز

با این توضیح، نشر هرمخ مختر است که بر پایه اسناد دست‌اول (یادداشت‌ها و دست‌نویس‌های شخصی آل‌احمد و گفت‌وگو با خواهرزاده‌اش که دستیار و منشی او بوده و شهادتی است زنده بر تاریخ زندگی آثار آل‌احمد بیندازد و روند پیدایش و پرورش دو اثر جریان‌ساز را – که تأثیرات آن از لحظه انتشار در دهه ۴۰ تا به‌اکنون ادامه دارد– در اختیار مخاطبان قرار دهد. از آنجایی که بخش بزرگی از کتاب، لاجرم ارجاعانی به اشخاص حقیقی یا جریان‌های فکری، سیاسی و اقلیت‌های دینی دارد، هر نظر یا قضاوتی صرفاًنظرات شخصی افراد است و داوری دربارهٔ صحت و سقم این ادعاها، به مردم ایران و خوانندگان کتاب واگذار می‌شود و البته حتی اظهار نظر و پاسخگویی برای هر شخص یا گروه یا جمعی که مخاطب قرار گرفته، محفوظ است.».

در پشت جلد جلال ناخوانده نیز توضیحات بی‌آمده نقش بسته‌است: «کتاب حاضر، نه نقد تحلیلی ساختار و محتوای افکار و اندیشه‌های جلال آل احمد است و نه در پی دفاع از شخصیت و احوال و آثار او، بلکه کندوکاوی تازه، روشمند و هدفمند است در یک سند تاریخی مکتوب و البته بی‌تغییر! این سند منتشر نشده تاریخی که با زبان گفتاری نوشته شده، چیزی نیست جز یادداشت‌های روزانه جلال آل‌احمد. در کتابی که در دست دارید، به طور خاص از آن بخش از یادداشت‌های جلال استفاده شده‌است که سیر شکل‌گیری دو اثر معروف آل‌احمد، یعنی غرب‌زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران از نشان می‌دهد. نگارنده برای کاوش در یادداشت‌های جلال، رویکرد خاطره‌خوانی تحلیلی با هدف تاریخ‌نگاری فکری را به کارگرفته است. او در فرایند کار، از همراهی محمدحسین دانایی، خواهرزاده جلال بر‌خوردار بوده‌است.».

■ محمدحسین دانایی*



این مقال که به مناسبت سالگرد تولد جلال آل‌احمد در ۱۱ آذر ۱۳۰۲ و سالگرد درگذشت شمس آل‌احمد در ۱۴ آذر ۱۳۸۹ نوشته شده، اقدامی است برای واکاوی علل و پیامدهای یک خطای رایج، ولی

دیرپا. خطایی که ذهن را به سبوی پیش‌داوری و قضاوت‌های سطحی و مغرضانه می‌راند و روابط فردی، ساختارهای اجتماعی و حتی مسیر توسعه فرهنگی جوامع را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آن هم در جهانی که سرعت قضاوت، از سرعت تفکر پیشی گرفته و در نتیجه، بازگشت به «تأمل و انصاف»، نه فقط یک فضیلت اخلاقی، بلکه ضرورتی است برای زیست سالم انسانی. امید آن‌که مفید آید.

■ ■ ■

■ طرح مسئله

همدل بودند، ولی هم‌زبان نبودند. در ریشه مشترک اما در شاخ و برگ‌ها مستقل و متفاوت. مثل یک روح در دو قالب، با دو تجلی و ظهور. شمس آل‌احمد همان دنیایی را می‌دید که جلال آل‌احمد می‌دید، ولی از پنجره‌ای دیگر. دریافت‌ها متفاوت. جلال چون آتش فشان می‌جوشید و مثل رعدوبرق می‌خروشید، ولی شمس تودار بود، عمیق و صبور، مثل یک آبگیر آرام. یکی فریادگر، دیگری فریادرس، هر دو اثرگذار و تعیین‌کننده. جلال می‌شکافت تا زشتی‌ها و پلیدی‌ها را هویدا کند، ولی شمس می‌دوخت و ترمیم می‌کرد تا شکاف‌ها را کم کند و بستر مناسبی را فراهم آورد، برای کاشتن بذر همدلی، به امید هم‌زبانی‌های دیگر.

■ مشتاق بی‌تاب حقیقت

جلال جست‌وجوگری بود مشتاق بی‌تاب حقیقت، شخصیتی شجاع، با قلمی جسور و جذاب و سبکی منحصر‌به‌فرد و دهها عنوان کتاب تألیفی و تحقیقی و گزارش و ترجمه و مصاحبه، اکثرآ خواندنی و بحث‌برانگیز؛ در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی، پرچمدار جریان روشنفکری کشور بود. روشنفکری متعهد، مسئول و منتقد نسبت به شرایط نامطلوب زندگی مردم و معترض نسبت به حاکمیت و عملکرد مسئولان. در عین حال، آگاه و حساس نسبت به ریشه‌های پنهان استعمار و پشتوانه‌های استبداد

«از چشم برادر» را با گزارش مرگ جلال آغاز کرده و پس از شرح رویدادها و تحلیل‌های گوناگون راجع به این امر، سرانجام در گذشت برادر را مشکوک اعلام کرده و عوامل رژیم پهلوی را در این فاجعه دخیل و مسئول دانسته‌است.

چون درگذشت شخصیت‌هایی مثل جلال آل‌احمد، به طور طبیعی پای دستگاه حکومت را به میان می‌کشید و سکوت طولانی و عدم شفاف‌سازی وقایع و عدم پاسخگویی به پرسش‌های مردم نیز مزید بر علت شده و بر غلظت ابهامات می‌افزود

و البته در جست‌وجوی راهی برای قطع مناسبات اجتماعی ناعادلانه و رهاپیدن مردم از سیاه‌چاله جهل و فقر و عقب‌ماندگی. یک روشنفکر واقعی بود، یعنی با مردم زندگی می‌کرد. شرایط زمانی و مکانی را با جزئیاتش در نظر داشت. بحران‌های جامعه را با اسرار و لایه‌های پنهانش تشخیص می‌داد و سرانجام، با دانش، هنر و مهارت خود می‌کوشید، تا مردم با کمترین هزینه و صدمه از گردنه‌های سخت عبور کنند و بحران‌ها را پشت سر بگذارند. اهل تعصب نبود، دست و زبان و قلمش، همیشه آماده انتقاد بود، مخصوصاً انتقاد از خود و خودی‌ها. می‌دانست که تعصب مانع از تفکر است و انسان تا شک نکند، به یقین نمی‌رسد. به قول همسرش، بانو سمین دانشور: «نه تنها شاهد زمانه خود بود و نه تنها عصاره تجربیات نسل خود را بازگو می‌کرد، بلکه می‌توان گفت سخن‌گوی به‌حق روح دورانی بود که در آن می‌زیست و او خود به تنهایی، یک دوران بودا به فشارهای فردی و اجتماعی دوره خود وقوف داشت و می‌دانست فشار، می‌تواند تغییر شکل‌دهنده یا حتی سست‌رکن‌کننده باشد، اما جلال فوق فشارها قرار گرفت و به ریشه‌یابی آنها و کمبودها و نارسایی‌ها و دردشناسی‌ها، دل و دست یازید…»

■ از چشم برادر

شمس آل‌احمد هم به قدر و اندازه خویش، چهره شناخته‌شده‌ای بود در عرصه ادبیات، تعلیم و تربیت و ساختار آوازش گرچه اندک است، ولی مغز و معنا و محتوا دارند. یکی از آثارش که اختصاصاً به متن و حواشی زندگی و افکار و آثار جلال و روابط فیما بین پرداخته، کتابی است با عنوان «از چشم برادر». اثری جذاب و آکنده از اطلاعات ناب و دست‌اول. وی این کتاب را با گزارش مرگ جلال آغاز کرده و پس از شرح رویدادها و اخبار و تحلیل‌های گوناگون راجع به این امر، سرانجام مرگ برادر را مشکوک اعلام کرده و عوامل رژیم پهلوی را در این فاجعه دخیل و مسئول دانسته‌است. چون درگذشت شخصیت‌هایی مثل جلال آل‌احمد، به طور طبیعی پای دستگاه حکومت را به میان می‌کشید و سکوت طولانی و عدم شفاف‌سازی وقایع و عدم پاسخگویی به پرسش‌های مردم نیز مزید بر علت شده و بر غلظت ابهامات می‌افزود.

از دیگر رویکردهای مهم شمس آل‌احمد در این کتاب، روشن کردن یک شمع برای شفاف‌سازی فضای ذهنی جامعه است، تا نفهمیدن‌ها یا بدفهمیدن‌ها نسبت به جلال آل‌احمد، تصحیح شوند و او بتواند با حفظ و اشاعه میراث معنوی او به صورتی خالص و دست‌نخورده، جلوی رواج بدبینی‌ها و بدگویی‌های عموماً مغرضانه نسبت به برادرش را بگیرد. شمس

تاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳



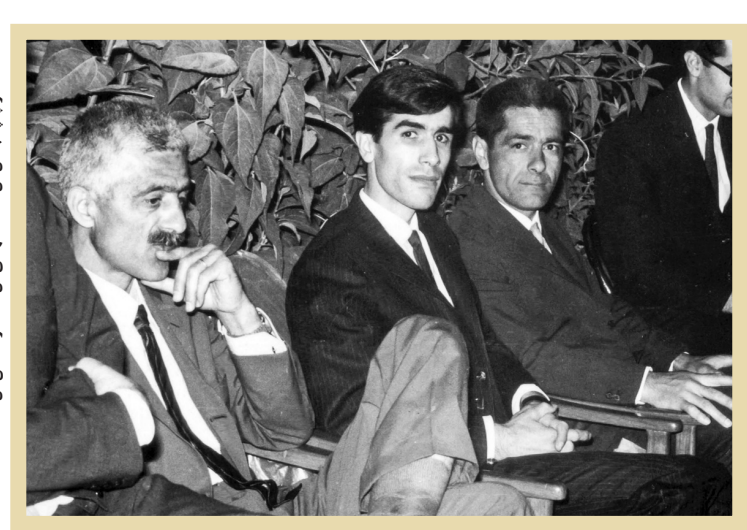
شرحی در باب همدلی و هم‌زبانی جلال آل‌احمد، با برادرش شمس آل‌احمد

یکی فریادگر بود و دیگری فریادرس اما هر دو اثر گذار و تعیین کننده

که معلمی سخت‌کوش بود، می‌دانست بخش بزرگی از رنج‌های فردی و جمعی انسان‌ها، از یک نقطه مسموم و مشترک آغاز می‌شود و آن نیز پیش‌داوری و قضاوت‌های مغرضانه است، یک خطای ذهنی ظاهرآ ساده و بی‌دردسر، ولی در عمل نیرویی مخرب و ویرانگر، مسیر فهمیدن را می‌بندد و حقیقت را در زیر آوار گمان‌ها و حقیقت‌واره‌ها دفن می‌کند و در نتیجه، انسان نه بر اساس واقعیات، بلکه بر اساس سایه‌ها دست به داوری می‌زند؛ سایه‌هایی که یا از ترس می‌ایند، یا از ناآگاهی، یا از تعصبی که خود را در پشت عقلانیت پنهان می‌کند. وی در امتداد همین مسیر، بر ضرورت بازخوانی و بازشناسی جلال تأکید داشت، چون می‌دانست پیش‌داوری‌های سطحی و مغرضانه، محصول تنبلی، ناخوانی و بدخوانی‌اند. او که تحصیلکرده رشته علوم تربیتی بود، بدبینی می‌دانست حتی اگر یک سطر، یا یک جمله از کتابی، ناخوانده، یا بدخوانده و ناگزیر بدفهمیده شود، کل کتاب در معرض انحلال و فروپاشی است. او به اعتبار آموخته‌ها و دانش تخصصی‌اش، می‌دانست در بسا موارد، وفاداری انسان‌ها به باورهای‌شان از سر یقین نیست، بلکه اغلب از جهل و از ترس پشیمانی است! بنابراین، چنانچه تنها یک پله از نردبان معرفی خویش بالاتر روند، آنگاه دیدگاهشان عوض می‌شود و با تعویض منظر، ارزش‌ها و ضارزش‌ها جابه‌جا شده و نظام باورهای‌شان واژگون خواهد شد، همچنان که: «شیخ ابوسعید پیکار به طوس رسید. مردمان از شیخ استماع‌ای مجلس کردند، شیخ اجابت کرد، بامداد در خاقانه‌استاد تخت بنهادند و مردم می‌آمدند و می‌نشستند. چون شیخ بر تخت شد و مقریان قرآن برخواندند و مردم می‌آمدند، چندان که کسی را جای نمازد، معرف برخاست و گفت: خدایش بیامرزاد کی هر کسی از آنجا کی هست، یک گام فراتر آید. شیخ گفت: ولی‌الله‌علی محمد و اله اجمعین و دست به روی فرود آورد و گفت: هرچه ما خواستیم، گفت و جمله پیغامبران بگفته‌اند. او گفت: خدایش بیامرزاد چون این کلمه بگفت، از تخت فرود آمد و آن‌روز بیش ازین گفت…»

عمده بدخواهان و مخالفان جلال آل‌احمد نیز که با خروج از جاده اعتدال، به صف دشمنان پیوسته‌اند و مرتکب انواع اهانت‌ها و سیاه‌نمایی‌ها می‌شدند و می‌شوند نیز معاف از این حکم نیستند. آنها هم کافیسبت که یک بار دیگر آثار جلال را بدون حب و بغض و پیش‌داوری بخوانند، تا وی را از نو بشناسند.

همه بدخواهان و مخالفان جلال آل‌احمد نیز که با خروج از جاده اعتدال، به صف دشمنان پیوسته‌اند و مرتکب انواع اهانت‌ها و سیاه‌نمایی‌ها می‌شدند و می‌شوند نیز معاف از این حکم نیستند. آنها هم کافیسبت که یک بار دیگر آثار جلال را بدون حب و بغض و پیش‌داوری بخوانند، تا وی را از نو بشناسند.



▼دههٔ ۴۰. جلال آل احمد، مهدی آل احمد و شمس آل احمد

د

شمس آل‌احمد همان دنیایی را می‌دید که جلال آل‌احمد می‌دید، ولی از پنجره‌ای دیگر. دریافت‌ها مشترک بود، ولی برداشت‌ها و برون‌دادها متفاوت. جلال چون آتش فشان می‌جوشید و مثل رعدوبرق می‌خروشید، ولی شمس تودار بود، عمیق و صبور، مثل یک آبگیر آرام. یکی فریادگر، دیگری فریادرس، هر دو اثرگذار و تعیین‌کننده. جلال می‌شکافت تا زشتی‌ها و پلیدی‌ها را هویدا کند، ولی شمس ترمیم می‌کرد تا شکاف‌ها را کم کند و بستر مناسبی را فراهم آورد برای کاشتن بذر همدلی

■ دو برادر

کتاب «دو برادر»، مشتمل بر خاطرات نگارنده که با همکاری محمدرضا کائینی تدوین و منتشر شده نیز یکی دیگر از منابعی است که به شرح و تحلیل روابط و مناسبات جلال و شمس آل‌احمد پرداخته‌است. چون ممکن است که این کتاب به دست بعضی از خوانندگان محترم نرسیده باشد، یا فرصت مطالعه آن را نداشته باشند، لذا چپکیده بخش‌هایی از آن در رابطه با موضوع مورد بحث، در اینجا نقل می‌شود: رابطه این دو برادر، خیلی شبیه به رابطه عرفی دو برادر در جامعه ایرانی بود، یعنی همیشه و در همه امور خانوادگی و اجتماعی، قدم اول را جلال برمی‌داشت و نقش شمس هم ادامه راهی بود که به وسیله جلال باز شده بود. آل‌احمد شمس خیلی دقت می‌کرد که فاصله‌اش از جلال زیاد نشود، یعنی فقط یک قدم پشت سر جلال راه می‌رفت، منتها به سبک و شیوه خاص خودش و نه به شیوه یک مقلد…

■ رابطه‌ای منحصر‌به‌فرد

برخی معتقدند رابطه و نسبت واقعی شمس با جلال، لزوماً آن چیزی نیست که شمس تصویر کرده‌است. از طرف دیگر نیز می‌گویند، واقعیت جلال هم متفاوت با آن چیزی است که شمس در پروژه‌امامزاده‌سازی‌اش تصویر کرده؛ بعضی‌ها معتقدند، اگر بخواهیم موقعیت شمس را در دوران حیات جلال بسنجیم، او تقریباً در تهف باران جلال و پشت سر خیلی‌ها قرار می‌گیرد؛ اما حاتی که اینگونه برداشت‌ها، دست‌بالا یکسری تلقیات شخصی هستند، بدون دلیل و مدرک و شرح و بسط لازم. در حالی که برای کشف واقعیات، باید دقیق بود و آگاه از جزئیات امور. مثلاً اگر می‌خواهیم راجع به ارتباط جلال و شمس صحبت کنیم، اول باید نوع رابطه و زمینه کار را تعریف کنیم. تردیدی نیست که در بعضی از صحنه‌ها و حوزه‌ها، صلاحیت برخی افراد برای بعضی از امور، حتی برای پیگیری منوایات جلال در امور حرفه‌ای و اجتماعی، بیشتر از شمس بوده و هنوز هم ممکن است چنین افرادی وجود داشته باشند، ولی در اینجا داریم درباره رابطه این دو نفر، به عنوان دو برادر صحبت می‌کنیم که البته رابطه‌ای منحصر‌به‌فرد است. اگر از این زاویه نگاه کنیم، هیچ‌کس نمی‌تواند داعیه این را داشته باشد که نسبت به جلال، برادرتر از شمس بوده‌است؛ از طرف دیگر، درست است که آنچه شمس درباره جلال نوشته یا گفته، ممکن است مقداری اغراق‌آمیز یا دور از واقعیت بوده باشد، اما به هر حال، برداشت و احساس و تلقی خودش است و مضافاً که چندان هم خالی از حقیقت نیست.

خود شمس هم بدون خجالت و پرده‌پوشی و حتی شاید با افتخار، خودش را پرورش‌یافته و برکشیده جلال می‌دانست. از لحاظ شخصیتی و وضعیت، جلال را نه تنها می‌پذیرفت و تصدیق می‌کرد، بلکه او را تکریم و تجلیل می‌نمود. به همین علت، بعد از درگذشت جلال، تقریباً کاری نکرد، مگر به خاطر جلال! عملکردش هم نشان ازین گفت…»

می‌دهد به خاطر جلال، همه برنامه‌های خودش را متوقف کرد و شش‌دانش در خدمت او قرار گرفت. ضمناً گرچه به لحاظ حقوقی «تنها وارث» جلال نبود اما خودش را به عنوان «تنها وارث» جلال معرفی می‌کرد، تا تمام اختیارات و قدرت ناشی از این عنوان را در یکجا جمع کند و بتواند با اقتدار لازم جلوی تعرضات مخالفان را بگیرد، از حقوق مادی و معنوی جلال دفاع کند و به حفظ و اشاعه میراث فرهنگی وی بپردازد. همه شواهد نیز حاکی از آنند که او از سال ۴۸ که سال فوت جلال بود، تا سال ۸۹ که خودش از دنیا رفت، این بار را بر دوش کشید و تمام توانایی‌ها، امکانات و ارتباطات خودش را نیز یکپارچه در خدمت انجام این رسالت قرار داد. حتی پیوستن شمس به انقلاب و نزدیک‌شدنش به روحانیت نیز جزئی یا جلوه‌ای از همین ارادت و باور نسبت به افکار و راه و روش جلال بود. چون سرنگونی رژیم شاه و موضع‌گیری در مقابل سلطه غرب به سردرستگی امر یکا را منطبق با خواست جلال می‌دانست و پیوستن به این جریان را در راستای خواست برادر و باعث رضایت خاطر او از زبایی می‌کرد.

■ وفاداری، نه وابستگی است و نه تسلیم!

آنچه در این فقره به‌واقع گفتنی می‌نماید، همانا حدیث وفاداری است، به مثابه یکی از پایدارترین ستون‌های اخلاق انسانی. فضیلتی که در دنیای

پر آشوب امروز، بیش از همیشه معنا پیدا می‌کند. یعنی ایستادن در کنار انسان‌ها و آرمان‌ها و ارزش‌هایی که برای آنها مهم است، حتی در زمانی که خودمان به آنها اعتقادی نداریم؛ این وفاداری است که رابطه‌ها را عمیق می‌کند، اعتماد می‌سازد و امنیت روانی به همراه می‌آورد. وفاداری نه وابستگی کور است و نه تسلیم، بلکه نوعی دل‌آگاهی است و انتخابی آگاهانه برای پابندی به عهد، صداقت و سال‌های پيوند انسانی. به همین دلیل است که جوامع، خانواده‌ها و دوستی‌ها، با وجود وفاداری، استوار و پایدار می‌مانند و بدون وفاداری، از هم می‌پاشند.

بدیهی است که اینگونه همدلی‌ها، پیامدهای تلخی برای شمس داشت، از جمله خشم و خروش و طعن و لعن و قهر جدی جمعی از روشنفکران و هم‌مسلمان سابق که آوار انزوایی ۲۰ ساله را بر سرش فروربخت و سال‌های پایانی عمرش را رسماً سیاه و تیره کرد؛ چرا؟ چون او نمی‌گذاشت پدیده جلال بمیرد و به فراموشی سپرده شود و این، بر خلاف خواسته کسانی بود که اصولاً با افکار و اندیشه‌ها و حتی با حیات و حضور جلال مشکل داشتند و عدمش را به ز وجودش می‌دانستند. آنان در پی آن بودند که افسانه و افسون جلال، سرانجام تمام شود و با حذف وی از ذهن جامعه، جایی را برای خودشان دست‌وپا کنند؛ بعضی دیگر هم در پی آن بودند، شمس را به صحنه خارج کنند، تا خودشان به عنوان مبلغ و متولی جلال به صحنه بیایند و طبیعتاً بخشی از مطلوبیت‌های ناشی از نزدیکی با جلال را زینت‌افزای ویتترین خودشان کنند. از نسوی دیگر، پیوستگی شمس به جبهه انقلاب هم عاملی بود که عده دیگری را قلقلک و حتی آزار می‌داد؛ چون فکر می‌کردند شمس با ابتکار عمل خود، جلال را که شخصیتی جذاب و پرترفدار است، عملاً از دسترس اپوزیسیون خارج کرده و آنها دیگر نمی‌توانند از محبوبیت عمومی جلال، به نفع جناح خودشان استفاده کنند. او این وزنه را در کف طرفداران انقلاب گذاشته و به این وسیله، بر وزن و اعتبار انقلاب و انقلابیون افزوده‌است.

■ قیاسات بی‌وجه

نکته دیگر درباره رابطه شمس و جلال این است که عده‌ای بدون دلیلی موجه و پیسوری از یک روش علمی معین، شمس را با جلال مقایسه می‌کنند و بعد نتیجه می‌گیرند، شمس کمتر از جلال است، یا برعکس، یا بر شانه جلال شده، یا در سایه او قرار گرفته؛ بی‌تردید اینگونه قیاسات بدون وجه، بیشتر مغالطه و سفسطه‌اند، انهم نه به خاطر حب جلال، یا برای بیان حقیقتی راجع به او، بلکه عمدتاً برای تحقیر شمس به صورت فوری و مستقیم و تخفیف بعدی جلال به صورت غیرمستقیم. تکرار این نوع قیاس‌های بی‌وجه، کراراً بین خانم دانشور و جلال، یا بین خلیل ملکی و جلال، یا بین نیما و جلال هم دیده شده‌است؛ امری که نه تنها تلاشی صادقانه برای کشف حقیقت نیست بلکه تله‌گذاری برای اهدافی غیراخلاقی است. در واقع اینگونه دام‌گذاران در پی این‌اند که با این دو گانه‌سازی‌های نامهربان، تا در یک ترازوی غیردقیق و نامعتبر قرار بدهند، با اثبات یکی از آنها، بتوانند دیگری را نفی کنند! غافل از اینکه به قول منطقین، اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند. هر یک ازین بزرگواران، جایگاه، منزلت و مرتبت خاص خود را دارند و رسالت فرهنگی و اجتماعی خویش را ادا کرده‌اند.

حتی اگر در اثر این قیاس بی‌وجه، برتری جلال بر شمس اثبات شده، باز هم شق‌القدر روی نداده، چه اولاً: شمس در این مورد ادعایی نداشته که حالا از طریق این قیاس نقض ادعایش اثبات شود، ثانیاً: خود شمس هم، بارها به توانمندی و برتری جلال نسبت به خودش اعتراف کرده‌است. با وجود این، شایسته و مقرون به حقیقت نیست که شمس را سایه، بدل، یا مدل مینیاتوری جلال بدانیم. چه شمس هویتی مستقل داشت، با توانایی‌ها و ضعف‌ها و رسالت‌های خاص خودش، همانطور که جلال هم مستقل و آزاد و منحصر‌به‌فرد بود. نه جلال می‌خواست و می‌توانست شمس شود، نه برعکس. در دنیای واقع هم، جلال کارهایی را انجام داد که شمس نمی‌توانست انجام دهد و شمس هم بارهایی را برداشت که از عهده جلال خارج بود. بازترین نمونه‌اش هم این بود که شمس ۴۰ سال از سال‌های مفید عمرش را – که نام باردیمی و جمع‌کردن حاصل عمرش بود– وقف جلال کرد، در حالی که جلال فاقد این اخ‌ود گذشتگی بود و هرگز موقعیت‌های خودش را قربانی دیگری نمی‌کرد…

در پایان ضمن ذکر خبری از این دو شخصیت فرهنگی، به نکته دیگری درباب استقلال عمل شمس هم اشاره می‌شود و آنهم وصیتنامه‌ای است که در کتاب «سیر و سلوک» چاپ شده، وصیتنامه‌ای کاملاً متفاوت و مستقل از وصیتنامه برادر: «من مسلمان زاده‌ام و شیعه. پدر بزرگ، پدر برادر بزرگم روحانی بودند… تما دارم هر کجا که بدل به جسد شدم، با ادب شیعیان، دفنم کنند. همه پهنه زمین را مقدس می‌دانم. همه جا خاک است و انسان خاکی است… اما اصرار دارم به سبک پدرم، کفن و دفن شوم…».

یادش گرامی باد.

۱ – بخشی از پیام دکتر سمین دانشور برای سمینار «نگاش در اندیشه‌های جلال آل‌احمد» در اسفند ۱۳۶۹ در تالار علامه امینی دانشگاه تهران

۲ – محمدین منور، اسرار التوحید، باب دوم، فصل دوم

۳ – دو برادر، خاطرات محمدحسین دانایی، به اهتمام محمدرضا کائینی، مؤسسه انتشاراتی اطلاعات

❖ خواهرزاده زنده یادان جلال و شمس آل احمد